

به یاد دکتر مظفر بختیار

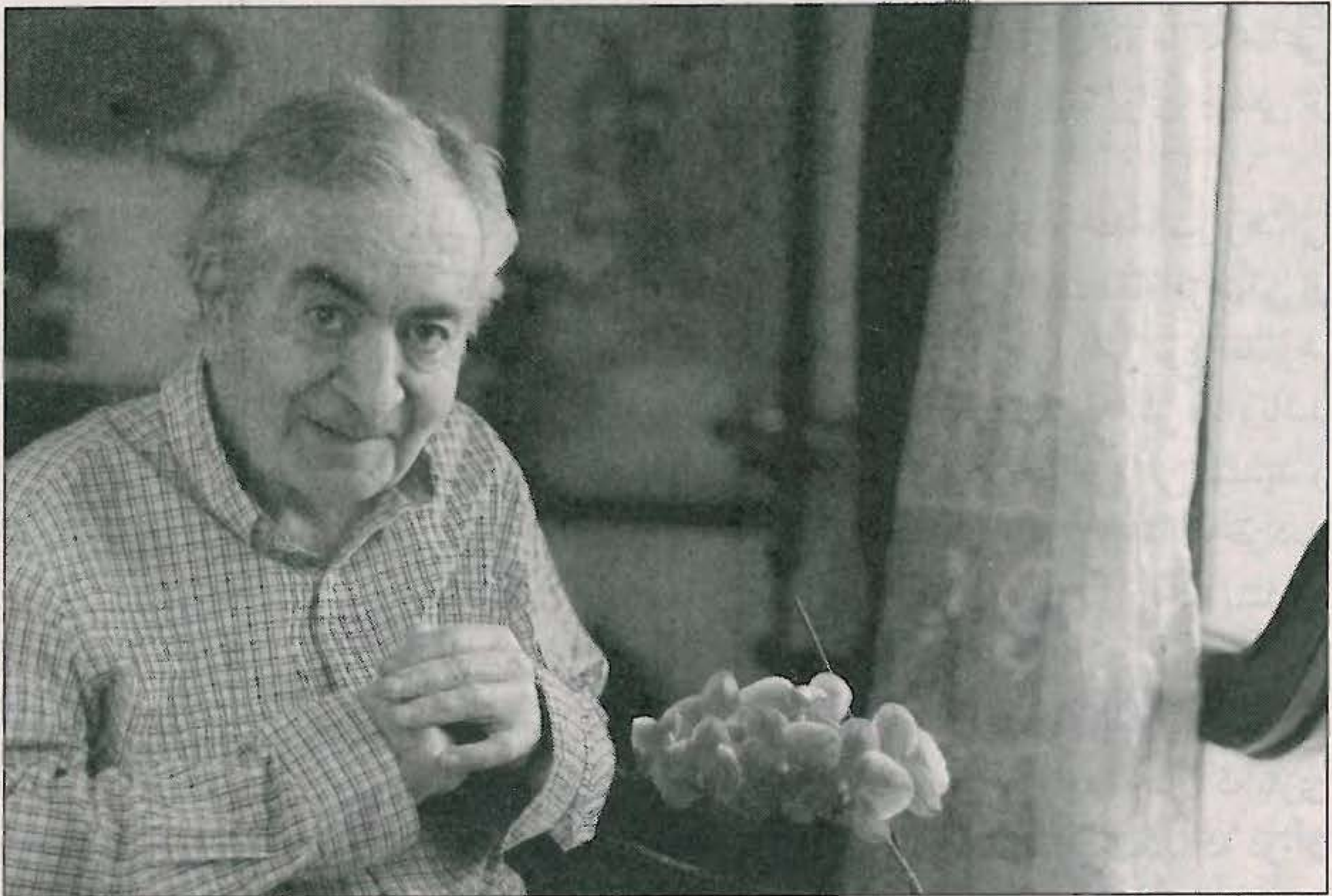
که خدمتگزار ایران و فرهنگ ایرانی بود

دکتر محمد دهقانی

سال ۱۳۸۱ بود و من تازه کار خود را به عنوان مدرس در دانشکده ادبیات دانشگاه تهران آغاز کرده بودم. دکتر مظفر بختیار را گمان کنم نخستین بار در بهار همان سال و در یکی از جلسات گروه ادبیات دیدم. قیافه و منش و شیوه رفتارش چنان بود که تفاوتی آشکار میان او و سایر همکاران و همسلکانش ایجاد می کرد. متانت و ادب و وقاری در رفتار و گفتار داشت که هیچ رنگی از تفاخر و جلوه فروشی در آن دیده نمی شد. ادبش در رفتار و گفتار مثل لباس های شیک و مرتبی که می پوشید چنان تناسبی با قالب شخصیتش داشت که جایی برای جلوه گری و تصنع باقی نمی گذاشت. آن چه مرا در همان چند دقیقه اول مجذوب او کرد همین وقار و متانت اشرافی وار و در عین حال طبیعی و عاری از هرگونه فخر فروشی بود. تا آن هنگام فقط نامش را شنیده بودم و شاید یکی دو مقاله هم از او خوانده بودم و البته این را هم می دانستم که دانشجویان کوشا و جدی ادبیات دوستش می دارند و از کلاس هایش استقبال می کنند. جز اینها دیگر هیچ شناخت و تصویری از او نداشتم تا این که در آن صبح بهاری او را در جلسه گروه دیدم: مردی میانسال و میانه بالا با کت و شلوار و جلیقه ای تیره و کیف چرمی بزرگی پر از کتاب. چشم های درشت و گیرایش زیر ابروانی پهن و به هم پیوسته و پیشانی فراخی که موهای لخت جوگندمی اش بر آن سایه افکنده بود، همگی نشان از اصالتی ژرف داشت؛ انگار یکی از همان خان های بختیاری صدر مشروطه زنده شده و تفنگ و قطار فشنگ را یک باره کنار گذاشته و به هیأت آکادمیسینی فرهیخته درآمده بود. در این تصور چندان هم به خطا نرفته بودم. همین یکی دو سال پیش بود که وقتی به خانه اش رفتم دیدم نماینده شهر کرد در مجلس و یکی از هنرمندان بزرگ اهل آن

دیار هم آن جایند و او را رسماً و با لحنی بسیار احترام‌آمیز «خان» خطاب می‌کنند. مظفر بختیار گویی ذاتاً هنرمند و هنرشناس بود. هنر اصیل را از هر دستی که بود — قدیم و جدید و ایرانی و نایرانی، از شعر و موسیقی گرفته تا نقاشی و پیکره‌سازی — خوب می‌شناخت و قدر و قیمتش را مثل عتیقه‌شناسی خبره تعیین می‌کرد. روزی مینیاتور زیبا و استادانه‌ای را نشانم داد و وقتی پرسیدم: «کار کیست؟»، با لبخندی ملایم و بی‌اعتنا که نشان نارضایتی از خود بود جواب داد: «کار خودم است، در پانزده سالگی.» باورم نمی‌شد. او اگر می‌خواست می‌توانست یکی از بهترین مینیاتوریست‌ها و خوش‌نویسان ایران باشد، ولی لذت بردن از هنر دیگران را ترجیح می‌داد بر این که خود بخواهد اثری هنری پدید آورد. هنر بزرگ بختیار در واقع همین هنرشناسی او و شور و شوق و مهارت حیرت‌انگیزی بود که در توصیف ویژگی‌های هر اثر هنری اصیلی از خود نشان می‌داد. می‌توانست دربارهٔ یک قطعه سیاه‌مشق میرزا غلامرضای اصفهانی یا شعری از انوری یا مینیاتوری از یک استاد چینی با چنان جاذبه و حرارتی سخن بگوید که شنونده متوجه گذشت زمان نشود و همچنان مشتاق شنیدن جزئیات هنری لذت‌بخشی باشد که به گمانم آنها را با آن کیفیت ویژه فقط می‌شد از زبان مظفر بختیار شنید. راز موفقیتش در کلاس‌های درس هم بی‌شک همین بود. متن ادبی را نیز مثل یک قطعه نقاشی یا خطاطی با ظرافتی هنرمندانه و موشکافانه چنان وصف می‌کرد که دانشجویان متنی را که بارها خوانده بودند گویی از نو کشف می‌کردند و زیبایی‌هایش را در ابعادی تازه بازمی‌یافتند. با این که استاد مسلم تاریخ ادبیات بود و به کل ادبیات کلاسیک ایران تا صدر مشروطه و حتا پس از آن اشراف تمام داشت، همیشه چنان غرق جزئیات می‌شد که مخاطب ناآشنا گمان می‌کرد در حضور یکی از آگاه‌ترین استادان تاریخ هنر ایران یا تاریخ اجتماعی و سیاسی ایران نشسته است. متن ادبی در کلام او به منشوری کثیرالاضلاع بدل می‌شد که از هر ضلعش رنگی و آهنگی پدیدار می‌شد و چشم و گوش مخاطب را خیره می‌کرد. هنر بزرگ‌تر بختیار این بود که همهٔ آن جزئیات رنگارنگ را از راه تداعی منظم معانی به ادبیات و هنر و تاریخ شرق و غرب عالم گره می‌زد و درست مثل نقاشان مدرن از این رنگ‌ها و جلوه‌های به‌ظاهر آشنا و مکرر تصویری تازه و بی‌بدیل به‌دست می‌داد.

کمت‌ر کسی را در میان ادبای ایرانی دیده‌ام که ایران و فرهنگ ایرانی را به اندازهٔ مظفر بختیار بشناسد و چنین صمیمانه به آن عشق بورزد و در عین حال چشم به روی هنرها و فضایل ملت‌های دیگر هم نبندد. او البته همهٔ جهان را از دریچهٔ فرهنگ و ادبیات ایران می‌دید و شیفته‌وار می‌کوشید که همهٔ امتیازات فرهنگ‌های دیگر را هم به نوعی برگرفته از فرهنگ ایرانی بداند یا دست‌کم مشابه آن امتیازها را در فرهنگ ایرانی هم بجوید و بیابد. با این حال، قاعدهٔ الحبُّ یعمی و یُصم در باب او صادق نبود. برعکس، عشق او به ایران و فرهنگ ایرانی چشم و گوشش را در قبال هنرها و فضایل ملت‌ها و فرهنگ‌های دیگر سخت



دکتر مظفر بختيار

عکاس: ابراهیم فراهانی

تیز و حساس کرده بود، چنان که اغلب بهتر از خود آنان می توانست ظرافت ها و دقایق آن هنرها و فضایل را ببیند و بستاید. همین ویژگی کم نظیر بختيار بود که اقامت چهارساله او را در چین به فرصتی درخشان برای بازشناسی پیوندهای ژرف و پنهان میان دو فرهنگ باستانی چین و ایران بدل کرد. کوشش و جدیتی که او در این چهار سال برای شناسایی و شناساندن هنرهای چینی، به ویژه خطاطی و نقاشی آن دیار، به خرج داد چنان بود که چینی ها را هم واداشت تا استادی او را در چین شناسی بستایند و به این نام رسماً از او تقدیر کنند. در همان سال ها او سراسر چین را به دنبال نسخه های خطی و دستنویس های کهن فارسی زیر پا نهاد و چندصد نسخه ناشناخته فارسی را بازیافت و مشخصات دقیق آنها را به زبان انگلیسی فهرست و منتشر کرد. خودش می گفت که در همین سفرها با شیخ فرقه قادریه در چین آشنا شد و چنان دوستی ای میان آنها پدید آمد که چهل روز مهمان خاص شیخ و از عنایات ویژه او برخوردار بود. ویدیوی نسبتاً بلندی را که بختيار از مراسم خرقه پوشی صوفیان چینی تهیه کرده بود من دیده ام و یادم است که در سالی که به گفت و گوی تمدن ها موسوم بود قرار شد که آن را در باشگاه دانشجویان دانشگاه تهران به نمایش بگذارند. اما مسئولان فرهنگی وقت در دانشگاه تهران، به دلایلی که هنوز هم آشکار نیست، مانع نمایش آن شدند. تلخی قضیه در این بود که چینی های بی دین عرفان ستیز همه گونه امکان در اختیار او گذارده بودند تا به چنان سفری برود و چنان ویدیویی، که سند حضور زنده

و باشکوه فرهنگ ایرانی و اسلامی در خاک چین بود، فراهم آورد و آن گاه ما که مدعی دین و عرفان و گفت و گوی تمدن‌ها بودیم حتا اجازه ندادیم که آن ویدیو برای جمعی از دانشجویان دانشگاه تهران پخش شود.

چنان که آمد، مسئولان دولت چین و دانشگاه پکن از مظفر بختیار و خدمات فرهنگی او رسماً قدردانی کردند، اما شگفتا که نه دانشگاه تهران برای گرامی داشت مقام فرهنگی او کوششی کرد و نه هیچ مؤسسه و نهاد فرهنگی دیگری. البته خود او هم از این نوع تقدیرها و بزرگداشت‌ها گریزان بود و مثل طاووسی که از زیبایی و قدر و قیمت پرهایش آگاه باشد ترجیح می‌داد از پیش چشم نامحرمان بگریزد و جز در میان کسانی که خود می‌پسندید و می‌خواست جلوه‌گری نکند. کم‌زنی و فروتنی البته خصلت شخصی‌اش بود، اما از حوادث و نوائب روزگار هم این را خوب آموخته بود که: «دشمن طاووس آمد پرّ او / ای بسا شه را بکشته فرّ او».

برایم حکایت کرده بود که در روزگار ده‌ساله عزلت و عطلت پس از انقلاب به لحاظ مالی چنان درمانده بود که از عهده ناچیزترین مخارج زندگی هم برنمی‌آمد، چنان که باری فرزند خردسالش از او شیرینی خواسته و او نتوانسته بود برایش بخرد. می‌گفت که در آن زمانه عسرت هیچ‌کس حتا جرئت نمی‌کرد کتابی را برای ویرایش به وی بسپرد. با این حال، مظفر بختیار صبر و سکوت پیشه کرد تا این که اولیای امر خود دوباره او را به کار فراخواندند با این شرط که عجالاً به مأموریت خارج از کشور برود. چنین بود که بختیار اندکی بعد از چین و کره جنوبی سردرآورد. سال‌های اقامت او در پکن مصادف بود با نخستین تلاش‌های دولتمردان چین برای ایجاد اصلاحات اقتصادی و آغاز سیاست درهای باز. در آن سال‌ها هنوز سایه‌هایی از چین سنتی، چین بیگانه با دنیای سرمایه‌داری غرب، بر جای بود و درست همین ویژگی بود که دکتر بختیار را مجذوب خود کرد و به رغم همه سختی‌هایی که زندگی در چین آن زمان به همراه داشت به اقامت و پژوهشی چندساله در آن کشور پهناور برانگیخت. خاطراتش از دشواری‌ها و در عین حال جذابیت‌های زندگی در چین به‌زاستی شنیدنی بود. افسوس که وسواس علمی و احتیاط و ملاحظه‌کاری سیاسی و اجتماعی بیش از حدش مانع از آن بود که اندیشه‌های خود را درباره جوانب مختلف آن تجربه گران‌بها بنویسد و برای ایرانیان به یادگار بگذارد. دلسردی و نومیدی‌اش هم در سال‌های پایانی عمر البته مزید بر علت شد. حساسیت هنرمندانه‌اش او را به غایت آسیب‌پذیر کرده بود. چنان که خودش می‌گفت، تا پنجاه‌سالگی زندگی را با کمال تندرستی و خرسندی پشت سر نهاده بود، اما از آن پس، همه چیز یک‌باره دگرگون شده بود. ضعف و بیماری و پیری، همراه با نوعی دلزدگی و ناامیدی از کار و بار جهان، ناگاه از گوشه‌ای سربرآوردند و او را بی‌هیچ هشدار و زنهاری غافلگیر کردند. در این سال‌های آخر عمر گمان می‌کنم تنها مایه دلخوشی‌اش کتابی بود که درباره زندگی و آثار میرزا غلامرضای اصفهانی می‌نوشت. این

کتاب که شنیده‌ام انتشارات جیحون آن را در دست انتشار دارد به گمانم یکی از شاهکارهای هنر زندگی‌نامه‌نویسی و بی‌گمان بهترین و علمی‌ترین نمونه کاوش در هنر خوشنویسی فارسی است. بختیار چقدر آرزومند این بود که انتشار این کتاب را به چشم ببیند و افسوس که ندید. تا آخرین روزهایی که هوش و حواسی برایش باقی مانده بود در اندیشه تکمیل و تهذیب آن بود و امیدوارم که ناشر آن را به‌زودی با همان آراستگی و دقتی که استاد بختیار در نظر داشت روانه بازار کتاب کند.

بختیار نثر فارسی را به‌غایت روشن و بلیغ و بی‌حشو و زاوید می‌نوشت. ترجمه او از کتاب علف که نشر کارنامه آن را در دست انتشار دارد در عین صحت و دقت در ترجمه از بلاغتی حیرت‌انگیز برخوردار است. پارسال که به دیدارش رفته بودم، ماکت کتاب را کنار بسترش یافتم و برای این که خوشحالش کنم سطرهایی از آن را با صدای بلند برایش خواندم. ناگهان متوجه شدم که واژه‌ها مرا چنان مسحور کرده‌اند که دیگر نمی‌خواهم دست از خواندن بردارم. لحظه‌ای که به خود آمدم دیدم که به چشم‌های درشت او خیره شده‌ام و ناباورانه می‌پرسم: «آخر این همه واژه‌ها و جمله‌های زیبا و رسا را از کجا آورده‌ای؟» نوشته‌های بختیار گرچه در قیاس با دانسته‌های وسیع و عمیق او بسیار اندک‌اند و او اساساً بسیار کم‌گوی و گزیده‌نویس بود، می‌شود گفت که همگی، اعم از تألیف و ترجمه، از بهترین نمونه‌های نثر علمی و بلیغ و صحیح و سالم فارسی‌اند.

در زمانه‌ای که فرهنگ و ادبیات هم مثل بسیاری دیگر از جنبه‌های زندگی گرفتار بلای انبوه‌سازی شده است، وجود آدم‌های اصیلی مثل دکتر مظفر بختیار تقریباً خارج از حد تصور است. متأسفانه خانواده او، گویا به اصرار و وصیت خودش، حتا نزدیک‌ترین دوستان و شاگردانش را هم از حضور در مراسم تشییع جنازه‌اش محروم کردند و این کار تحمل‌اندوه از دست دادن او را برای امثال من بسیار سخت‌تر کرد. امیدوارم به‌زودی فرصتی فراهم شود که دوستان و دوستان‌ارانش بتوانند یاد او را به شیوه‌ای شایسته و چنان که درخور قدر او باشد گرامی بدارند. عکسی که در این جا از او منتشر می‌شود، کار دوست هنرمندم آقای ابراهیم فراهانی است که در یکی از روزهای زمستان پارسال در منزل دکتر بختیار گرفته شد. نگاه نو

نگاه نو

در شهر کتاب کارنامه

خیابان شهید باهنر (نیاوران)، روبه‌روی کامرانیه، شماره تماس: ۲۲۲۸۵۹۶۳